

جستاری در شیوه غزل زیستی «غلامرضا

شکوهی»

غزل، به لهجه غزل

رضا اسماعیلی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به خصوص در دهه شصت، به دلیل مطالبات انقلابی و ضرورت‌های اجتماعی-سیاسی، دوران دگرپرسی شعر آغاز شد و اکثر شاعران، به خصوص غزل‌سرایان، همچون زمان مشروطه از مسیر عاشقانه‌گویی صرف برگشتند و با رجعت به جامعه و مردم، نبوغ و قریحه ادبی خود را در مسیر پاسخ به مطالبات انقلابی و اجتماعی به کار گرفتند که این رویکرد جدید، منجر به باروری و بالندگی گونه جدیدی از شعر به نام «شعر انقلاب اسلامی» شد.

در این مجال قصد ما پرداختن به شعر و شاعران انقلاب نیست که نسلی برآمده از انقلاب بودند و رسالت خود را پاسداری از انقلاب و آرمان‌های آن می‌دانستند، آنچه که در این نوشتار بیشتر مورد نظر است، تحلیل وضعیت شعر و شاعران پیش از انقلاب است. اینکه بعد از انقلاب چه کردند و چه روش و منشی را در پیش گرفتند؟

همان‌گونه که اشاره شد، انقلاب همچون زلزله‌ای بنیان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را دگرگون ساخت. بالطبع حوزه شعر و ادبیات نیز همچون سایر عرصه‌ها به تکانه‌های شدیدی دچار شد که بسیاری از شاعران را در بُهت و حیرت و تا حدودی بلاتکلیفی فروبرد. این جغرافیای تازه فرهنگی باعث شد تا شاعران پیش از انقلاب تا مدتی دست از سرودن بکشند و با شناسایی و ارزیابی وضعیت جدید، به تحلیل قدرت انطباق خود با وضعیت نوپدیدآمده بپردازند.



* شکوه شعر آیینی

از غلامرضا شکوهی، هم چنان که اشاره شد، باید به‌عنوان شاعری یاد کرد که در عین حفظ موقعیت ادبی خویش، به‌عنوان یک شاعر غزل‌سرا و پیشرو در مسیر شعر اجتماعی و عاشقانه، با انقلاب و آرمان‌های آن هم‌سو بی نشان داد و به غزل خود، به‌خصوص در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب، صبغه‌ای دینی بخشید. با تأکید بر این نکته که گرایش به شعر دینی به هیچ وجه سادگی و صمیمیت زبانی و وجاهت ادبی این شاعر غزل‌سرا را تنزل نداد و او در این عرصه نیز همچون عرصه عاشقانه‌سرایی خوش درخشید. از همین روی، جان و جهان غزل‌های دینی و آیینی‌اش نیز با «عشق» پیوند خورده و طعم تغزلی و عاشقانه دارد. غزل رضوی زیر نمونه خوبی برای اثبات این ادعاست:

ذکر پابوس شما از لب باران می‌ریخت
ابر هم زیر قدم‌های شما جان می‌ریخت
هر چه درد است به امید دوا آمده بود
از کف دست دعای همه درمان می‌ریخت
عطر در عطر در ایوان حرم می‌پیچید
بر سر دوش همه رُف پریشان می‌ریخت
نور در آینه‌های حرمت گل می‌کاشت
از نگاه در و دیوار گلستان می‌ریخت
روی انگشت همه شوق دعا پَر می‌زد
از ضریح دل‌تان آیه احسان می‌ریخت
چشم در قاب مفاتیح، تو را خط می‌برد
روی اسلیمی لب نام تو طوفان می‌ریخت
بَس که در کوچه دیدار غریب آمده بود
در شبستان حرم شام غریبان می‌ریخت
روز بر قامت خورشید فلک، شب در ماه
نور از چشمه خورشید خراسان می‌ریخت

* عاشقانه‌هایی با شکوه

«غزل زیستی» وجه بارز غلامرضا شکوهی بود. به همین خاطر، باید او را پیش و بیش از هر چیز به‌عنوان یک غزل‌سرای نوکلاسیک و از پیروان «غزل نو» معرفی کرد. به این اعتبار که وجه تغزلی و غنایی اشعارش نسبت به سایر ابعاد از تشخیص و برجستگی بیشتری برخوردار است. او به معنای واقعی کلمه یک غزل‌سرای تمام‌عیار بود که با توانمندی قابل‌ستایشی غزل را به لهجه غزل و به دقیقه اکنون می‌سرود.

وجه تمایز غزل عاشقانه «شکوهی» با غزل عاشقانه بسیاری از شاعران روز و روزگار ما، نگاه نجیب و انسانی او به عشق بود. دقیقه‌ای که در غزل عاشقانه امروز سخت مغفول مانده است. بدون تعارف باید گفت که نسبت غزل «پست مدرن» که لهجه‌ای ناامید، غیراخلاقی و اروتیک‌زده دارد با غزل فاخر، نجیب و اصیل پارسی، در بسیاری از موارد، نسبتی ظاهری و تصنعی است. بسیاری از شعرهایی که این روزها در فضای مجازی و



غزل‌سرایان بعد از انقلاب

اما در این مسیر شاعرانی که دغدغه اصلی آنان غزل به معنای «غزل» بود، در مواجهه با شرایط جدید به سه گروه تقسیم شدند:

۱. گروهی بدون اعلام موضع صریح و به‌صورت چراغ خاموش، راه خود را از شعر انقلاب جدا کرده و در مسیر شعر اجتماعی و عاشقانه که جو غالب شعر پیش از انقلاب بود، پیش رفتند. شاعرانی چون اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج، منوچهر آتشی، سیمین بهبهانی، فریدون مشیری و تا حدودی شفیعی کدکنی را می‌توان در زمره این شاعران به شمار آورد، با این توضیح که الزاماً همه این شاعران غزل‌سرا نبودند.

۲. گروهی دیگر از غزل‌سرایان که گرایش‌های مذهبی بیشتر و در مواردی سابقه مبارزاتی نیز داشتند، با رفتاری مقبول‌تر و متعادل‌تر، ضمن ادامه سلوک ادبی پیشین خود، با پیوستن به قافله شعر و شاعران انقلاب، سخاوت‌مندانه تجربیات ادبی خود را در اختیار نسل برآمده از انقلاب قرار دادند و با زیستی دوگانه به تثبیت جایگاه ادبی خود پرداختند. از سرآمدان این گروه می‌توان به چهره‌هایی همچون شهریار، مهرداد اوستا، مشفق کاشانی، محمد قهرمان، محمود شاهرخی، گلشن کردستانی، محمدعلی بهمنی، حسین منزوی، خسرو احتشامی و غلامرضا شکوهی اشاره کرد.

۳. گروه سوم که الزاماً همه آنها در زمره شاعران غزل‌سرا نبودند، گروهی بودند که نه تنها با عینک سوءظن و بدبینی به انقلاب می‌نگریستند و خیال همراهی و همدلی با آن را در سر نداشتند، بلکه در مواردی با تیغ زبان به انکار انقلاب برمی‌خاستند و ماهیت مردمی آن را زیر سؤال می‌بردند. از احمد شاملو به‌عنوان جلودار و پرچمدار این گروه از شاعران می‌توان نام برد. این گروه از شاعران از فردای پیروزی انقلاب تا واپسین روزهای حیات خویش، با پناه گرفتن در سنگرگونه‌ای از شعر معترض اجتماعی، به نقد و آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی پرداختند و همچنان بر این موضع باقی ماندند.

شبکه‌های اجتماعی به‌عنوان غزل پست‌مدرن با چاشنی عشق و عاشقی عرضه می‌شود، تنها در صورت به غزل شبیه است و در سیرت هیچ نسبت معقول و مقبولی با غزل ریشه‌دار و اصالت‌مند پارسی ندارد. قله‌های ادب فارسی همواره در پرده‌ای از «نجابت و عصمت» از عشق سخن گفته‌اند و هیچ‌گاه زبان‌شان به هرزه‌گویی و پرده‌داری باز نشده است، و این خصلت یعنی نگاه انسانی و نجیب به عشق، در عاشقانه‌های «شکوهی» تشخیصی قابل ستایش دارد.

* عاشقانه‌سرایی، سنتی اصیل در ادب پارسی

نکته دیگری که به اغتنام فرصت اشاره به آن ضروری است، تأکید بر سنت عاشقانه‌سرایی به‌عنوان یک ارزش است. اگر غزل عاشقانه مطابق با سنت اصیل شعر شکوهمند پارسی سروده شود، بدون هیچ تردیدی در تلطیف فضای جامعه و گسترش فرهنگ مهرورزی تأثیرات مثبت و سازنده‌ای خواهد داشت.

از این منظر، نباید غزل عاشقانه را بایکوت کرد و به حاشیه راند. متأسفانه گاهی بعضی از افراد به شاعرانی که غزل عاشقانه می‌گویند به تحقیر و سرزنش نگاه می‌کنند. در حالی که امین شعر انقلاب نیز ضمن پذیرفتن موجودیت شعر عاشقانه در ادبیات امروز، به شاعران توصیه کرده‌اند که همچون طلابه‌داران ادبیات فارسی به عشق‌نگاهی انسانی و متعالی داشته باشند و در چهارچوب آموزه‌های دینی و با رعایت «ادب و

آداب» غزل عاشقانه بگویند: «من البته هیچ وقت به هیچ شاعری توصیه نمی‌کنم که شما شعر عاشقانه نگو. معلوم هم هست که نمی‌شود. بالاخره هر شاعری به طور طبیعی یک گرایش ذوقی دارد. منتها می‌توانم سفارش کنم که مراقبت کنند در این زمینه افراط نشود، فضای ذهنی شعر را به کلی پر نکنند؛ از آن هاله‌ حجب و حیای ایرانی‌اسلامی ما خارج نشود و آن‌جوری که همیشه خواسته‌اند شعر عریان را ترویج کنند، پیش نیاید» (بیانات رهبر فرزانه انقلاب در دیدار با شاعران - ۲۶ شهریور ۱۳۸۷).

* نوبت عاشقی

اگر به سیر تکوینی غزل از مقطع تاریخی مشروطه تا به امروز نگاه کنیم؛ خواهیم دید که غزل به هزار و یک دلیل از ذات فطری و جوهره اصلی خویش به دور مانده است! در دوره مشروطه به خاطر تحولات سیاسی و اجتماعی شاهد شکل‌گیری «غزل سیاسی» هستیم. یعنی در این دوران، ما غزل را در هیئت یک سیاست‌مدار می‌بینیم که دم‌به‌دم بیانیه‌های سیاسی آمیخته با شعار صادر می‌کند. شاخص‌ترین چهره این نوع از غزل «فرخی یزدی»، شاعر آزادی‌خواه زبان‌بریده است.

در عصر انقلاب اسلامی، به‌خصوص سال‌های دفاع مقدس، شاهد شکل‌گیری گونه دیگری از غزل با نام «غزل حماسی» هستیم. در این دوران غزل به حکم تکلیف، لباس رزم بر تن می‌کند و مثل یک مجاهد در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، هم‌پای رزمندگان می‌جنگد. شاخص‌ترین



است و «شکوهی» از شاعرانی بود که با درک این حقیقت روشن با وجود تمام سرزنش‌ها و تنگ‌نظری‌ها، تا آخرین روزهای حیات خویش در مسیر عاشقانه‌سرایی گام برداشت:

بشکوه‌تر ز جاذبهٔ سیب می‌رسد
قانون خلقت است، به تصویب می‌رسد
همچون غزل قصیدهٔ موزون قامتت
تا انتها به مقطع تشبیب می‌رسد
شلاق گیسوان تو وقتی که باد را
تعذیب می‌کنند، به تأدیب می‌رسد
آخر به عمق آن‌همه زیبایی نگاه
از چشم زخم‌آینهٔ آسیب می‌رسد
فوارهٔ بلند محبت قبول کن
هر اوج عاقبت به سرآشیب می‌رسد

✽ غزل زیستی «نیمایی»

کار «شکوهی» گزته‌برداری از غزل گذشتگان نبود. او در فضای شعر امروز نفس می‌کشید و با اشراف و شناختی که نسبت به غزل مُدرن داشت، تلاش می‌کرد انسان و جامعه را آن‌گونه که در خارج از ذهن او وجود دارند (آن‌گونه که هست) توصیف کند، نه بر اساس دریافت‌ها، تصورات و خیال‌پردازی‌های شاعرانه و ذهنی خویش. از این منظر، غزل او غزلی غیر آرکاییک، مفهومی، و متأثر از گفتمان «نیمایی» بود. به عبارتی دیگر، رفتار

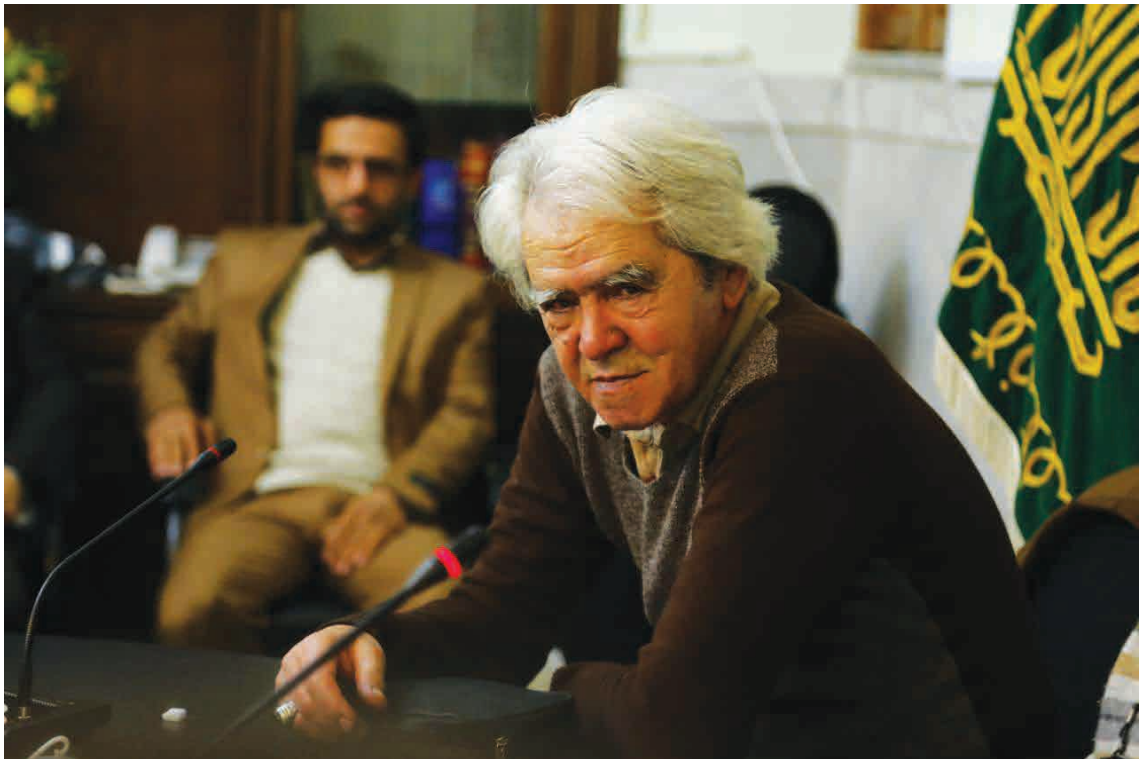
چهرهٔ این‌گونه از غزل در دوران دفاع مقدس زنده‌یاد «نصراله مردانی» است.

بعد از پذیرش قطعنامه و پایان جنگ تحمیلی، گونهٔ دیگری از غزل شکل می‌گیرد که به «غزل اعتراض» معروف می‌شود. هدف شاعرانی که به این نوع روی می‌آورند، نقد سیاسی و اجتماعی و به‌نوعی آسیب‌شناسی سیاسی جامعه است. در واقع این‌گونه از غزل، اعتراضی است به «بحران هویت» و فریادی است علیه تبعیض‌ها و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی که چهرهٔ شاخص آن «علیرضا قزوه» است.

و اما امروز که به لطف الهی بحران‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم و به ثبات و صلح و آرامش رسیده‌ایم، وقت آن است که از غزل، غزل‌بودن را انتظار داشته باشیم. امروز غزل باید به فطرت و ذات اصلی خود رجعت کند و از «عشق» بگوید. رسالت امروز غزل در آوار سُرَب و سیمان و آهن، ابلاغ عشق، مهرورزی و «دوست‌داشتن» به جهانی است که به‌جز زبان اسلحه و خشونت نمی‌داند و رفته‌رفته می‌رود تا در تسخیر کامل صنعت و فناوری، به دست روبات‌ها و آدم‌های ماشینی اداره بشود!

آری، امروز نوبت عاشقی غزل است، چرا که تنها هنر از «عشق سرودن» می‌تواند انسان را در عصر حاضر به صراط مستقیم رستگاری و سعادت هدایت کند. عشق حیاتی‌ترین نیاز امروز ماست. ما باید به نسل مضطرب و وحشت‌زدهٔ امروز «هنر عاشقی» را بیاموزیم.

امروز مهربانی، دوست‌داشتن و عاشقی‌کردن رسالت همهٔ ماست و حنجرهٔ روشن و لطیف غزل، بهترین محمل برای ابلاغ این پیام انسانی



او با زبان و کلمه، رفتاری متناسب با نیازها و دغدغه‌های انسان عصر حاضر بود. زیرا او خوب می‌دانست که زندگی انسان معاصر با زندگی انسان عصر حافظ و سعدی و مولانا تفاوت اساسی دارد و شاعر معاصر باید به دنبال یافتن زبانی مشترک برای مکالمه و «دیالوگ» با انسان امروز باشد. آری، او هوشمندانه دریافته بود که امروز مردم به شعر شاعرانی رو نشان خواهند داد که صدای رفت و آمد و نشست و برخاست خویش را در کلمه به کلمه آن اشعار بشنوند و رمز موفقیت اشعاری که بعد از انقلاب مقبول مردم واقع شده است، چیزی جز این نمی‌تواند باشد، هر چند این اشعار در نظر ادیبان کهن اندیش از دایره تعریف شعر خارج باشند. به خاطر درک این حقیقت، «شکوهی» تعمداً از زبان تجملی، ثقیل و آرکاییک سبک خراسانی فاصله گرفته بود و در غزل به مؤلفه‌های شعر نیمایی، از جمله «روایت»، «عینی‌گرایی» و «جزیی‌نگری» روی آورده بود. غزل زیر نمونه خوبی برای اثبات این ادعاست:

بوده ضلع اتاق را هر روز، طی کنی بی‌شمار و برگردی
با خیالات زرد و وهم‌انگیز، بروی تا بهار و برگردی
شده بر صخره‌های شانه خود، آبشاری ز شط شب باشی
بروی با نگاه خود چون آه، تا دل آبشار و برگردی
می‌توانی ز مشرق دستت پر کنی با خیال خود تا اوج
بوسه بر انعکاس نور دهی، مثل رقص غبار و برگردی
می‌شود کوچ کرد تا دنیا، قصه‌ای از هبوط آدم دید
پرده‌ای از نمایشی غمگین؛ بازی روزگار و برگردی
طول خانه، عبور طولی عمر، عرض خانه توقفی کوتاه
آمدن، ایستادنی پر مکث، یک نفس انتظار و برگردی
شده در پیچ و تاب یک کابوس، روز را در شبت مرور کنی
تا دم صبح هر نفس صد بار، بروی روی دار و برگردی
می‌توانی تمام مشتت را، پر کنی با ناله‌ای از خشم
یک دهن نعره سر دهی ای وای! آی مردم هوار و برگردی

با آرزوی آمرزش و آرامش برای آن غزل‌مرد انسان‌دوست، که به‌راستی «شکوه شعر خراسان» بود.